

# چه نباید کرد؟

نقدی برگذشته و رهنمودی برای آینده

سازمان وحدت کمونیستی

## توضیح مختصر درباره تاریخچه فعالیت

در سال ۱۳۴۹ چند جریان کمونیستی که در میان عدای از مبارزین ضد امپریالیست در خارج از کشور به وجود آمده بود، متحد شده و یک گروه کمونیستی را که بعدها بنام گروه اتحاد کمونیستی شناخته شد تشکیل دادند. نخستین فعالیت متشکل این گروه در جهت ایران، در همان سال ۴۹ با فعالیت در منطقه خاورمیانه آغاز شد و همزمان با آن کوششهایی جهت تماس با انقلابیون داخل به عمل آمد. از این جمله است تماس با گروه رفیق احمدزاده از تشکیل دهندگان سازمان چریکهای فدائی خلق. با شروع مبارزه مسلحانه در سیاهکل و یورت سبغانه رژیم به مبارزین انقلابی، ارتباط گروه با داخل قطع شد. در سال ۱۳۵۲ تماس محدود بین گروه و سازمان چریکهای فدائی بوجود آمد که منجر به برقراری ارتباط ارگانیک میان گروه و سازمان شد و توافق به عمل آمد که در ضمن یک پروسه تماس وحدت کامل حاصل شود. در طول این دوران که قریب به سه سال طول کشید فعالیت های گروه و سازمان در منطقه خاورمیانه در یک مجموعه واحد انجام گرفت. عمده این فعالیتها که برخی مشترک و برخی به تنهایی در همان زمان یا بعداً توسط ما انجام گرفت، عبارتند از:

شرکت در مبارزات مسلحانه جنبش آزادی بخش عمان (ظفار)، همبستگی و همکاری نزدیک سیاسی و نظامی با سازمانهای انقلابی فلسطینی، شرکت در جنگ اعراب و اسرائیل (۱۳۵۲)، شرکت در جنگ داخلی لبنان (جنگ مه ۶۷ علیه اسرائیل - جنوب لبنان)، فعالیت های آموزشی - نظامی انقلابیون ایران و تدارک تجهیزات، فعالیتها و انتشاراتی و تبلیغاتی در کادر جبهه ملی خاورمیانه (از جمله ایجاد رادیو انقلابیون، رادیو مین - پرستان، رادیو سرزمین، و انتشار متداووز از ۴ جلد کتاب و نوارته (از فدائیان، مجاهدین، جبهه خاورمیانه) و روزنامه های باختر امروز و ایران الشوره (انقلاب ایران) . . . . .

نکته دیگر قابل تذکر تماس و همکاری با سازمان مجاهدین خلق است که از سال ۱۳۴۹ (قبل از اعلام وجود رسمی این سازمان) آغاز شد و تماس هنگامی که عدای تحت عنوان "کمونیسم" این سازمان انقلابی را از درون متلاشی کردند ادامه یافت. همکاری گسترده ما با رفقای مجاهد در زمینه های انتشاراتی، تبلیغاتی (رادیو) و برنامه ریزی مشترک در مورد پارهای از امور مبارزاتی علیرغم اعتقاد به ایدئولوژیهای متفاوت بسیار صمیمانه بود. ما

پارهای از تحارب خود در این زمینه و نیز نظرات خود را در طرد مشی و منش  
حاکم بر کسانیکه بعدا این سازمان را متلاشی کردند در نوشته هایسی  
منجمله در دفترهای " پیرامون تغییر آید ثولوژی سازمان مجاهدین " و  
" مشکلات و مسائل جنبش " مفصلا تشریح کرده ایم .

خوشبختانه این سازمان مبارز تجدید سازمان یافت و امروز بصورت یک  
عامل ارزنده در مبارزات ضدا رتجاعی و ضدا مپریالیستی فعالیت میکند .

در دوران فعالیت مشترک و ارگانیک با سازمان چریکهای فدائی خلـص  
بحث های مفصل شفاهی و کتبی پیرامون مسائل انقلابی و دیدگاههای  
مختلف در مارکسیسم و برخورد به استالینیسم و اندیشه ماوتسهدون و هم -  
چنین برداشته از مبارزه مسلحانه بعمل آمد . در سال ۵۵ گرایش ماوتیستی  
و هواداری از نظرات و اعمال استالین در سازمان چریکهای فدائی به حدی  
رسید که منجر به موضعگیری کتبی و شفاهی ما شد .<sup>۱</sup>

بویژه پس از آنکه معلوم شد که این اعتقاد رفقا فدائی در نحوه سازمان -  
دهی و روابط درون سازمان آنها منعکس شده و مناسبات را بشدت غیر  
دمکراتیک کرده منجر به اقداماتی شده است که از نظرها غیر قابل قبول بود .

۱ - لازم به تذکر است که تجدید سازمان چریکهای فدائی خلق پس از  
ضربات اردیبهشت و خرداد ۵۵ هم همراه با تغییرات فاحشی در مواضع  
ایدئولوژیک آنها بوده است . رد نظرات رفقا پویان و احمدزاده ، پدیسوس  
کامل نظرات رفیق جزئی و عدم تکیه بر اندیشه ماوتسهدون و . . . از اولین  
اقدامات سازمان پس از تجدید ساختمان بوده است . معهدا این سازمان  
مجددا در پذیرش نقطه نظرات اساسی رفیق جزئی نیز بطور مصرح ابراز  
تردید کرده است ( تضاد عمده ، مرحله انقلاب و . . . ) و پاره ای از نقطه  
نظرات دیگر را مطرح نموده است . از آنجا که به نظر میرسد سازمان چریک  
های فدائی خلق هنوز در موارد متعدد ، و منجمله موارد اساسی ، به نظر  
ثابتی نرسیده است اظهار نظر ، تأیید یا نقد جامع بر آنها غیر ممکن است .  
ما امید داریم پس از آنکه سازمان چریکهای فدائی خلق مواضع خود را در مورد  
مسائل گوناگون روشن کرد توافق یا عدم توافق خود را با آن مواضع اعلام  
داریم . به این امر نیز باید اشاره کنیم که روند تبادل نظر و نقد بین  
سازمانها ن انقلابی از پیر شرطهای پیشبرد امر انقلاب است . ما به سهم  
خود در تسریع این روند کوشا خواهیم بود در عین حال که همکاری با تمام  
سازمانها ن انقلابی را از اهم وظایف خود می شماریم .

ادامه همکاری خود را منوط به تحقیق بیشتر در این زمینه و تغییر مناسبات نمودیم. به فاصله کوتاهی پس از این مسائل ضربات اردیبهشت و خرداد ۵۵ به فدائیان و شهادت رهبری سازمان و قطع ارتباط نمایندگان آنها با سازمان و تصمیم گیری های نادرست نمایندگان آنها، منجر به قطع پیرویه تجانس و همکاری ارگانیک گروه با چریکها شد و گروه تصمیم گرفت مجدداً فعالیت مستقل خود را تحت نام گروه اتحاد کمونیستی از سر گیرد.

پس از شروع مجدد فعالیت گروه فدائیت برای سازماندهی در ایران آغاز شد. همزمان با آن نوشته هایی که بین گروه و سازمان چریکهای فدائی در مورد مطالب نظری رد و بدل شده بود در چهار کتاب (در بساطه انقلاب، مرحله تدارک انقلابی، اندیشه ماثوخته دین و سیاست خارجی چین، استالینسم) همراه با چندین نوشته دیگر حول مسائل تئوریک و تحلیلی و نیز پاره ای از تجارب جنگی منتشر شد.

در آغاز این مرحله بعلمت آنکه رفیق مبارز منوچهر حامدی از پایه گذاران گروه که در ارتباط با پیرویه تجانس گروه با چریکهای فدائی خلق فعالیت میکرد در ضربات اردیبهشت ۵۵ در تهران به جنگال رژیم افتاد و به شهادت رسید و نیز به علت قطع ارتباط گروه با سایر اعضای خود در ایران، شروع فعالیت با دشواری های فراوان مواجه شد ولی بالاخره این تلاش به همت عده ای از رزمندگان ایران و سایر اعضا گروه که به ایران رفته بودند به ثمر رسید و سازمان وحدت کمونیستی در این روند پایه عرصه حیات گذاشت.

با آنکه نظرات و تحلیلهای مشخص ما در مورد اهم مسائل جنبش در انتشارات متعدد تشریح شده اند، معیذاً ضروری میبینیم که اصول اساسی نقطه نظرات ایدئولوژیک و سیاسی (مرامنامه و اهداف) خود را مجدداً در این جا عرضه داریم.

### اصول مرامی سازمان وحدت کمونیستی

- ۱- جهان بینی کمونیسم علمی اساس مرامی سازمان وحدت کمونیستی است.
- ۲- تا زمانیکه جامعه طبقاتی است، آزادی واقعی انسانها ممکن نیست، تنها در جامعه بی طبقه انسانها آزادی واقعی و انسانیت خالص خود را بیاز مییابند.

۳- سرمایه‌داری یک سیستم جهانی است. سرمایه‌داری که در مرحله‌های  
امپریالیستی است، ستم و تجاوز اقتصادی، سیاسی و اجتماعی خود را بر  
کلیه توده‌های مردم و بر همه زحمتکشان جهان اعمال می‌کند. انقلاب  
جهانی سوسیالیستی تنها راه ممکن برای نابودی ستم و استثمار سرمایه‌داری  
است. از آنجایی که کارگران تنها طبقه با رسالت‌آینده هستند، فقط  
حکومت مستقیم آنان به آزادی واقعی اجتماعات بشری می‌انجامد.

دیکتاتوری (دموکراسی) پرولتاریایی، شکل حکومتی پیر از انقلاب سوسیالیستی برای ساختمان سوسیالیسم و برای گذار به کمونیسم است. دیکتاتوری (دموکراسی) پرولتاریایی تنها شکل حکومت اکثریت مردم و در حالت مستقیم توده‌ها در سرنوشت خویش می‌باشد.

۴- هم سرنوشتی ماهوی کارگران جهان از این واقعیت برمیخیزد که کارگران جهان بدون استثناء، بدون توجه به نژاد، ملیت، زبان، فرهنگ و مذهب تحت تسلط استثمارگران سرمایه‌داری جهانی هستند.

انترناسیونالیسم پرولتاری یکی از اصول مرامی ما و هر سازمان کمونیستی است. ایران یک کشور سرمایه‌داری است. تضاد اساسی جامعه ما تضاد کار و سرمایه، جنگ مشخص طبقاتی جامعه، جنگ میان طبقه کارگر و سایر زحمتکشان با طبقه بورژوازی و امپریالیسم جهانی است. بنابراین تنها انقلاب اجتماعی ایران که به تغییر اساسی مناسبات و محو استثمار، به نفع طبقه کارگر و کلیه توده‌ها و مردمی می‌انجامد، انقلاب سوسیالیستی است.

۶- تاریخ طبقاتی جهان، از انحلال جوامع اشتراکی اولیه تا کنون ثابت کرده است که هیچ طبقه حاکمی، در صلح و آذنی آماده نیست منافع و موضع خود را به طبقه دیگر تفویض کند. اعمال قهر طبقاتی تنها امکان قدرت‌یابی زحمتکشان ایران و جهان، تنها راه‌هایی توده‌های مردم از بند ستم و استثمار است.

۷- در شرایط اعمال قدرت نظامی امپریالیسم جهانی، در شرایط اعمال قدرت طبقه حاکم، اعمال قهر انقلابی طبقاتی بصورت مشخص مبارزه مسلحانه نمود می‌کند، بنابراین مبارزه سیاسی- نظامی برای تدارک و انجام انقلاب سوسیالیستی، تنها راه‌هایی زحمتکشان ایران است.

۸- تجدید نظر طلبی در انواع صور خود با تکیه بر اصلاح طلبی و پارلماناریسم، با نفوذ در جنبش‌های کارگری جهان، این جنبش‌ها را به کجراه و شکست‌کشانده است. مبارزه با پایگاه‌ها، احزاب، کشورهای و دستجات مبلغ‌آیین

نظریات و اقدامات ضد کارگری آنها که در خدمت آشتی طبقاتی است از وظایف کمونیستهاست.

مائوئیسم و ترنسکیسم و استالینیسم از جمله انحرافات دیگر در جنبش کمونیستی هستند - سازمان وحدت کمونیستی، مبارزه مشخّر و همه جانبه علیه این انحرافات را ادامه میدهد.

۹- اعتقاد به انترناسیونالیسم پرولتری از نظر ما به معنای همبستگی با کارگران سراسر جهان و استقلال کامل از همه قدرتها و منجمله دولی است که خود را مدافع منافع کارگران میدانند ما سیاست عدم وابستگی به کلیه دول و برخورد منقدانه نسبت به سیاستها آنها و محکوم کردن ماهیت و سیاستها ضد انقلابی همه دولی که تحت نام سوسیالیسم علیه منافع خلقهای ایران و جهان موضع میگیرند و با امپریالیسم و رژیمهای دست نشانده از در سازش و معامله برمیآیند را جز لایتنجری اعتقاد به انترناسیونالیسم پرولتری میدانیم.

ما هیچ کعبه و میهنی برای سوسیالیسم نمیشناسیم و با سیادت طلبی و ناسیونالیسمی که در قالب سوسیالیسم عرضه میشود مبارزه میکنیم.

### اهداف

الف - هدف نهایی: هدف نهایی سازمان وحدت کمونیستی سهیسم بودن در ساختمان حزب کمونیست برای انجام انقلاب سوسیالیستی و کسر به پدیداری جامعه عاری از ستم طبقاتی در تظاهرات گوناگون آن است.

ب - هدف مرحله‌ای: شرکت در مبارزه طبقاتی کارگران با سرمایه‌داری صیقل سلاح تئوریک و کوشش در جهت تحکیم و گسترش سازمان انقلابی، سازمانی سیاسی - نظامی در ایران، در خدمت جهان بینی کمونیستی است.

" سازمان وحدت کمونیستی "

توجه :

" توضیح مختصر درباره تاریخچه فعالیت " و پاورقی آن ، اصول مرامی سازمان وحدت کمونیستی " و " اهداف " ، که در دیباچه این کتاب درج گردیده ، در چاپ نخست کتاب مزبور موجود نیست .  
از آنجا که شناخت دقیقتر با ناشرین این کتاب ضروری بود ، لذا اقدام به درج تاریخچه مزبور از دیباچه کتاب " در تدارک انقلاب سوسیالیستی " منتشره در تاریخ آذر ماه ۱۳۵۷ نمودیم .

" هواداران سازمان وحدت کمونیستی در خارج از کشور "

www.KetabFarsi.com

## مقدمه

در دفتر " نکاتی در باره پروسه تجانس " و نیز در مقدمه " مشکلات و مسائل جنبش " ، ضمن انتقاداتی به گذشته خود یاد آور شدیم که پروسه بحث و انتقاد از مشی و روابط گذشته در میان ما جریان دارد . همچنین اعلام داشتیم که با قطع پروسه تجانس سازمان چریکهای فدائی خلق و گروه ما ، ضروری بود که پیوند دیگری که با جبهه ملی ایران داشتیم و بیش از ضرورت مشخص خود دوام یافته بود ، قطع گردد . بدین منظور در جلسه وسیعی که از اعضاء و هواداران سازمانهای جبهه ملی ایران خارج از کشور ( بخشارویا ) با شرکت نمایندگان از سازمانهای جبهه ملی ایران خارج از کشور ( بخش های خاور میانه و آمریکا ) در پاییز ۱۹۷۷ تشکیل شد ، نظرات خود را پیرامون مسائل گذشته بیان داشتیم و خروج خود را از سازمانهای جبهه ملی ایران اعلام نمودیم . در این جلسه همچنین اعلام شد که هیچیک از اعضاء سازمانهای جبهه ملی ایران در خاور میانه مایل به ادامه فعالیت در جبهه ملی نیستند . همچنین اعضاء هیئت اجرائیه آمریکا ضمن اعلام این مسئله که حاضر به ادامه فعالیت در جبهه ملی نیستند اظهار داشتند که طی چند سال گذشته هیچ نوع فعالیت جبهه‌ای در سطح مسئولین و یا اعضاء عادی در آمریکا وجود نداشته است و اعضاء گذشته یا محل های دیگری برای ادامه مبارزه یافته‌اند و یا اساسا فعالیت سیاسی ندارند .

در جلسهای که یکماه و نیم بعد بمنظور تصمیمگیری نهائی و جمع بندی نظرات مختلف مجددا تشکیل شد ، نظراتی ( و منجمله رساله حاضر ) که قبلا نوشته شده بودند ، قرائت شدند . جبهه ملی خاور میانه انحلال رسمی خود را به جمع اعلام کرد . هیچ نماینده ای از آمریکا اساسا در جلسه



شرکت نکرد و از اروپا فقط دو عضو و يك فرد سمپات تعایل خود را به ادامه کار جبهه‌های - آنها در صورتی که دیگرانی برای فعالیت وجود داشته باشند - اعلام داشتند . از آنجا که فرد دیگری مایل به ادامه کار جبهه‌های نبود ، فعالیت سازمانهای جبهه ملی در خارج از کشور در همینجا خاتمه یافت . بدین ترتیب نظری که در این رساله قبل از مورد بحث قرار گرفته بود ، فقدان رسالت کار جبهه‌های ، عدم اعتقاد فعالین جبهه ملی به ادامه کار جبهه‌های ، نه تنها تأیید خود را در واقعیت یافت ، بلکه هنگامی که روشن شد علاوه بر فعالین ، حتی اعضا ساده و سمپاتها نیز مایل به ادامه کار نیستند ، این امر مسلم گشت که در این دوران ، بی ثمری کوشش برای ادامه گذشته ها در آینده ، برای همه واضح شده است . البته این وضوح برای همه بیک صورت حاصل نشده است . افراد مختلف ، از زوایای مختلف ، از نقطه حرکت های مختلف باین نتیجه رسیده اند . دلائل و استدلالات متفاوت ، و حتی در مواردی متناقضند . ولی همه بهر حال باین نقطه نظر میرسند که فعالیت جبهه ملی امری نیست که جوابگوی نیازهای مبارزاتی امروز باشد . این حقیقت که تنها دو عضو و يك سمپات تعایل مشروط به ادامه کار نشان دادند میزان شیوع این احساس و درك را بهتر از هر ابرازی نشان داد .

شاید بهتر بود که در مقدمه و یا در کنار این نقد ، بررسی جامعتری از همه جنبه‌های فعالیت جبهه ملی در خارج از کشور بعمل می آمد و نکات مثبت آن و کوشش های پیگیری که فعالین و اعضا آن طی سالهای طولانی - ۱۶ سال - انجام داده اند ، شمرده میشد . مجال این کار حاصل نشد و انجام آن بعهده آینده میماند . اما يك نکته را میتوان گفت که تکیه بر نواقص و معایب نباید بمنزله ندیدن محاسن و دستاوردها تلقی گردد . ما واقف هستیم که ممکن است عده‌ای در خارج چنین کنند و برای ابراز عداوت با سابقه خود نسبت به جبهه ملی ، از محتویات این نوشته و نوشته‌های دیگر نکاتی را

جستجو نمایند . ما واقف هستیم که نه تنها مخالفین با سابقه جبهه ملی در اپوزیسیون ایران ، بلکه حتی رژیم منفور پهلوی نیز ممکن است از این نکات سوء استفاده کند . اما در اینجا نیز مانند سایر موارد با این انتخاب روبرو میشویم که یا باید از ترس سوء استفاده بدخواهان دم فرو بندیم و تجارب خود را منتقل نکنیم ، و یا اینکه معتقد باشیم که ابراز این مسائل ، علیرغم امکان سوء استفاده ، در نهایت بنفع اپوزیسیون ایران خواهد بود . امکان برد تاکتیکی دشمن نباید ما را از بوجود آوردن زمینه برای برده استراتژیک اپوزیسیون باز دارد . ممکن است عده ای تصور کنند که بدینوسیله ما مهمات بدست مخالفین خود میدهیم تا با آن بما حمله کنند . در کوتاه مدت ممکن است چنین باشد . اما قویا معتقدیم که این انتقاد و انتقاد از خود به کاشتن بذره های برخورد منقدانه در اذهان کسانی که به امر انقلاب بصورت جدی برخورد میکنند . و کم نیستند این افراد - کمک خواهد کرد . انتقادات ما بنابر این بمنظور ابراز شهامت نیست . هدف سیاسی مهمتری را در نظر دارد . اگر ما بتوانیم بدینوسیله کمکی به رشد اندیشه نقادانه - که خود کمبود فراوان در آن داشتیم و از راه تجربه سخت به آن نزدیک شدیم - بنمائیم ، اگر ما بتوانیم کمکی به پیدایش و رشد این احساس کنیم که هیچگاه نباید در گذشته زیست بلکه باید مسائل و تکالیف حال و آینده را شناخت و بر مبنای آن عمل کرد ، در آنصورت سوء استفاده های این و آن مفروض و آن یا این بدخواه را به عکس خود مبدل کرده ایم . در آنصورت حملاً سوء استفاده کنندگان را پایه ای برای رشد تفکر منقدانه ساخته ایم .

ارتباطات ما با سازمانهای داخل ، و انتقاداتی که نسبت باین سازمانها ابراز داشته ایم ، این وظیفه را برای ما دوچندان میکند که به خود و عیب خود نیربرخورد کنیم . اجتناب از انجام این وظیفه برخوردی غیراصولی خواهد بود . نوشته حاضر ابتدا از طرف افرادی از گروه ما تهیه شد و به نظر و

تصحیح سایر رفقای گروه رسید. پس از آن در اختیار عده‌ای از رفقای خارج از گروه قرار گرفت و از طرف آنها تصحیح و تأیید شد. سپس در آخرین مجمع جبهه ملی (که ذکر آن رفت) قرائت گشت. در جلسه سئوالا تسی پیرامون پاره‌ای از نکات آن مطرح شد که احتیاج به توضیحات اضافی را نشان میداد. پس از آن مجدداً با عده‌ای از هواداران و اعضا سابق جبهه ملی در میان گذاشته شد و تعدیلاتی در آن داده شد. بنابر این، نوشته حاضر بیان نقطه نظرات گروه ما و عده‌ای دیگر از اعضا و فعالین و هواداران سابق جبهه ملی در خارج از کشور است.

ترجیح میدادیم که بعنوان يك اقدام مثبت و آموزنده، برای اولین بار در اپوزیسیون ایران، تمام نقطه نظرهای مختلف در زمینه بررسی مسائل گذشته جبهه ملی و مناسبات آن با گروه در يك مجموعه واحد منتشر شود. این کار علاوه بر آنکه میتواند نشانه بلوغ سیاسی افرادی باشد که تا چند پیش در يك سازمان فعالیت میکردند، مانع از تکرار سرنوشت عبرت انگیز سازمانها تسی میشد که پس از انحلال یا انشعاب با برخورد غیر مسئول به تشتت و دوری بیشتر دامن زد هاند. این کار علاوه بر آن امکان سوءاستفاده رژیم در بخش‌های نامرئی و اتهام‌ها را که معمولاً در چنین شرایطی بوجود می‌آید، از بین میبرد. این کار به دلایل مختلف انجام نگرفت ولی ترتیبی اتخاذ شد که بدو وسیله نوشته‌های مفرضانه و مشکوک مشخص شوند و امکان سوءاستفاده رژیم و افراد غیرمسئول محدود گردد. از آنجا که جبهه ملی چه در داخل کشور و چه در خارج از کشور در زمان حیات خود نتوانست تحلیل جامعی از فعالیتها، تاریخچه، دستاوردها و شکست‌های خود ارائه دهد، و از آنجا که چنین جمعیندی را بسیار ضروری و آموزنده میدانیم، همه رفقای که بنحوی از آنها در فعالیتها گذرته شرکت داشته‌اند را ترغیب میکنیم که در تدوین این بخش از تاریخ نهضت ملی ایران همه‌کند. ما بسهم خود در این زمینه کوشش خواهیم نمود.

## نقدی بر گذشته

تشکیل سازمانهای جبهه ملی ایران در اروپا و امریکا، از همان اوائل کار در سال ۱۹۶۱ تضادهائی را در بطن خود داشت. برخی از این تضادها، ادامه تضادهای موجود در ایران بوده و برخی مولود فعالیت در محیط خارج از کشور بودند. توضیح آنکه تشکیل این سازمانها در خارج از کشور که اساسا ملهم از تجدید فعالیت جبهه ملی در ایران بود، بعلاوه شرایط جدید صرفا بصورت تشدید مبارزه عناصر با سابقه جبهه در نیامده بلکه در برگزیده نیروهای دیگری نیز شد. وجود افراد با سابقه در کنار این نیروهای جدید، که برخی در گذشته در کادر احزابی غیر از جبهه ملی فعالیت میکردند و برخی اساسا سابقه فعالیت سیاسی نداشتند، اعضا جبهه ملی در خارج را از نظر قدمت فعالیت به سه بخش تقسیم کرد:

۱ - افرادی با سابقه عضویت یا هواداری از جبهه ملی - این افراد منعکس کننده همان طیف وسیع دستجات و گروهها و احزاب مختلف درون جبهه ملی ایران بودند. بلوک بندیهای گذشته در ایران که برخی بر مبنای ایدئولوژیک و برخی بر مبنای سیاسی استوار بود، در خارج نیز انعکاس یافته بود. حزب ملت ایران بر بنیاد پان ایرانیسم با گرایش اولترا ناسیونالیستی، و نهضت آزادی با گرایش مذهبی، تقریبا در درون خود نوعی تجانس داشتند، حال آنکه حزب ایران و حزب مردم ایران هر یک ملغمه‌ای از گرایشات ایدئولوژیک بودند و بلوک بندیهای آنان صرفا بر مبنای ملاحظات سیاسی بود. علاوه

---

۱ - احزاب ملت ایران، ایران و مردم ایران در دوران مصدق فعالیت داشتند نهضت آزادی بعنوان يك جمعیت صرفا در سال ۱۹۶۱ تشکیل شد گرچه عده‌ای از رهبران آن در زمان حکومت مصدق بصورت فردی با دکتر مصدق همکاری داشتند. توضیح مختصری حول سه حزب دیگر ضروری است: ←

بر این بلوک‌ها، بلوک جدیدی از افراد غیر حزبی وجود داشت که در خارج اکثریت اعضا را تشکیل می‌دادند. در کنار و خارج از این جریانات، اعضا جامعه سوسیالیستها ( طرفداران خلیل ملکی ) در نوعی ارتباط با جبهه ملی قرار داشتند. پاره‌ای از این افراد ( در امریکا ) عضو جبهه ملی بودند و عده‌ای در اروپا تشکل و نشریه خاص خود ( ماهنامه سوسیالیسم و انتشارات دیگر ) را داشتند و بعد از مدتی در ارتباط با جریانات ایران میخواستند که بصورت يك تشکل، عضو جبهه ملی شوند.

الف - حزب ایران. بزهبری الهیار صالح، مهندس زیرک زاده، حق شناس، شاپور بختیار، دکتر سنجابی... این حزب مجموعه‌ای با رنگ آمیزیهایی مختلف گرایشات ناسیونالیستی بود ولی از آنجا که انسجام ایدئولوژیک و سازمانی نداشت جناح بندیهای بیشمار در آن بوجود آمده و چندی پس از انشعاب در آن واقع شد که معروفترین آن انشعاب محمد نخب (تهرانی) بود.

ب - حزب مردم ایران ( بزهبری محمد نخب ) در انشعاب نخب و دیگران از حزب ایران حدود نیمی از کادرها و اعضا حزب ایران از آن خارج شدند و حزب مردم ایران را بوجود آوردند. ایدئولوژی مورد ادعای حزب جدید - سوسیالیسم - با تکیه اساسی بر ضرورت اعتقاد به مذهب و حفظ مالکیت خصوصی، صرفاً رنگ آمیزی دیگری از همان ناسیونالیسم حزب ایران بود. غالب هواداران این حزب، کارمندان جز و کسبه بودند.

ج - حزب ملت ایران ( بزهبری داریوش فروهر ) [ در گذشته " حزب ملت ایران بر بنیاد پان ایرانیسم ] دارای گرایش اولتراناسیونالیستی، طرفدار ایران بزرگ بود. زد و خورد های خیابانی اعضا آن با طرفداران حزب توده از حوادث روزمره قبل از کودتای ۲۸ مرداد بود.

( علاوه بر این حزب، گروه‌های دیگر شدیدا ناسیونالیستی نیز در ایران زد و خورد ها شرکت داشتند. یکی از اعضا این گروه‌های ضربت که بخارج از کشور آمده بود مدتی روزنامه "پیشوا" را در اروپا منتشر میکرد و او نیز مدعی حمل پرچم جبهه ملی بود با این تفاوت که زد و خورد های خیابانی را بداخل جبهه ملی نیز کشاند. )

۲ - وابستگان حزب توده - عناصری از حزب توده ، در تعقیب تاکتیک حزب توده مبنی بر استفاده از فرصت تحرك تحت نام جبهه ملی - و مالا گرفتن کنترل بخش‌هایی از جبهه ملی - بدرون تشکیلات جبهه ملی آمدند . چند نفر از این افراد در جبهه ملی ماندند و عده‌ای پس از قوام تشکیلات جبهه بعثت مخالفت جبهه‌ایهای سنتی یا کنار گذاشته شدند و یا کنار رفتند .

۳ - عناصر جدید - این عناصر از نظر تعداد بزرگترین بخش را در خارج میساختند . بعضی از اینان افراد صادقی بودند که صرفاً جدیداً سیاسی شده بودند ولی بخش بزرگی از کسانی تشکیل میشد که بعثت ایجاد امکان قدرت یابی جبهه ملی در ایران ، بحول این سازمان گرد آمده بودند و انگیزه مبارزاتی نداشتند .

ترکیب ناهمگون فوق از همان ابتدا نطفه‌های تفرق و چند دستگی را در برداشت . در ابتدا کشمکش شدید تقریباً بین همه اعضا جبهه ملی با پاره‌ای از کسانی بود که قبل از تشکیل سازمانهای جبهه ملی در اروپا ، با اسم " رهبری جبهه ملی " در خارج فعالیت میکردند . خسرو قشقائی ( با همپائی سیف پور فاطمی ) از جمله رهبران خود گمارده‌ای بودند که مدتها باختر امروز ( دوره دوم ) را با کمک چند نفر - منجمله اعضائی از حزب توده - منتشر میکردند و برای خود حقوقی قائل بودند . تشکیلات اولین کنگره جبهه ملی در اروپا عملاً نقطه پایانی برای این دعاوی بود . اینان سرانجام پس از مدتی کشمکش متفرق شدند .

در این دوران بجز باختر امروز ( دوره دوم ) و " پیشوا " که ذکر آن رفت چندین نشریه تک شماره‌ای دیگر با اسم جبهه ملی از طرف افراد مختلف منتشر شد ولی هیچیک دوام نیاورد .

کشمکش بزرگدوم انعکاسی مستقیم از تضاد های درون جبهه ملی ایران بود . تعدادی

از احزاب از این امر که جناح غالب حزب ایران با توافق منفردین رهبری جبهه ملی را

بطور کامل در دست داشت ناخرسند بودند و بر اصل تحزب پافشاری می کردند. بیکفایتی رهبری سنتی و نامه‌های مصدق در ضرورت تحزب موجب تقویت این گرایش و تشکیل جبهه ملی سوم شد. در اینجا ضروری است قدری مکث کرده و توضیحاتی پیرامون مسائلی که در مسیر جبهه ملی تعیین کننده شد بدهیم.



جبهه ملی در بدو تاسیس مجموعه‌ای بود بسیار ناهمگون. بجز ملیون، عناصر مرتجع‌ی مانند عمیدی نوری‌ها خود را داخل جریانات کرده بودند تا از آن بنفع ارباب استفاده کنند. این نوع عناصر شناخته شده بزودی طرد شدند. در طی یک سال اول حکومت مصدق بزودی معلوم شد که برخی دیگر از رهبران جبهه ملی، یا از ابتدا مأمور ارتجاع بودند و یا اینکه بعداً ارتجاع با استفاده از نقاط ضعف و جاه طلبی‌های آنان آنها را بخدمت گرفته است. افراد بسیار مصروف و سرشناسی مانند حائری زاده (همکار سابق مدرس)، حسین مکی (با اصطلاح "سرباز فدائکار جبهه ملی")، دکتر مظفر بقائی و زهری (رهبران حزب زحمتکشان ملت ایران) بتدریج شروع به مخالفت با این یا آن برنامه دکتر مصدق کرده و بالاخره در مقابل او قد علم کردند. حمایت مردم از مصدق بقدری وسیع و حاد بود که این افراد که زمانی رکن‌های اساسی جبهه ملی بودند زودتر از آنچه تصور میرفت طرد شدند. آیتاله (سید ابوالقاسم) کاشانی که از رهبران اصلی جبهه ملی بود و سهم بزرگی در جلب حمایت اقشار و نیروها<sup>ئی</sup> به جبهه ملی داشت نیز پس از جندی بهمین سرنوشت دچار شد. طرد شدن سریع این افراد از طرف مردم، بیانی بود از حمایت و اعتماد کامل مردم نسبت به دکتر مصدق. حزبی مانند حزب زحمتکشان که در گذشته

پس از حزب توده و سیمترین و منضبط ترین حزب در ایران بود، ظرف مدت کوتاهی به مجمعی از اوپاشان تقلیل یافت. مصدق تنها رهبر نهضت ملی بود و این مقام مکررا از طرف مردم تائید شد.

در میان کسانی که در نیمه دوم حکومت مصدق با او بودند طیف وسیعی از گرایشات ناسیونالیستی وجود داشت. در انتهای چپ این طیف کسانی مانند دکتر فاطمی، دکتر شایگان و مهندس رضوی قرار داشتند. در نهایت دیگر افرادی مانند باقر کاظمی، الهیار صالح و دکتر سنجابی قرار داشتند. عده‌ای دیگر مانند دکتر صدیقی، مهندس بازرگان، زیورک زاده، مهندس حسینی، دکتر آذر در حد وسط قرار داشتند. (کسانی مانند دکتر بختیار و داریوش فروهر در آنزمان جزء رهبران اصلی نبودند).

هر چه مبارزه با ارتجاع و شاه دشوارتر میشد، رادیکالیسم در جبهه ملی بیشتر میشد، بطوریکه در اواخر حکومت مصدق، رادیکالها کاملا مسلط بودند و دیگران به مشاغل رسمی و سفارت و نمایندگی گمارده شده بودند.

پس از کودتای ۲۸ مرداد و زندانی شدن غالب رهبران، بزودی معلوم شد که فشار اصلی ارتجاع متوجه بخش رادیکال است. دکتر مصدق در حبس و تبعید دائمی بسر برد. دکتر فاطمی با خشونت زائد الوصفی اعدام شد. دکتر شایگان و مهندس رضوی پس از سه سال زندان ظاهرا آزاد شدند ولی حق هیچگونه تماس نداشتند و رژیم مشخص کرد که وجود آنها را تحمل نمی‌کند و پاپوش روزی خواهد کرد. آنها به خارج آمدند. کریمپور شیرازی (که جزء رهبران نبود ولی از هواداران برجسته این گرایش بود) زننده زنده سوزانده شد. . . .

ورود فشار خاص باین بخش و تلاشی کردن آن همزمان با حرکاتی بود که برای حفظ حد اقل روابط بین پاره‌ای از رهبران و فعالین بوجود آمد. این



دوران — دوران نهضت مقاومت — از آنجهت که شعله را زنده نگاه داشت و احساس و درک ضرورت و نیاز به ایجاد نوعی تشکل و سازماندهی را در عده‌ای بوجود آورد، در خور شناسائی است. بجز افراد ذکر شده، کسانی مانند میرمحمد صادقی و دوستان او و نیز حزب سوسیالیستد کتر خنجی در این دوران موثر بودند. در چنین احوالی بود که در سال ۱۳۳۹ امکان تحرك جدید برای جبهه بوجود آمد و جبهه ملی برای اولین بار کوشید که نوعی تشکیلات بوجود آورد با تلاشی گرایش‌رادیکال، صرفاً دوگرایش در این زمان در جبهه ملی باقی مانده بود (در رهبری). الهیار صالح مشهورترین فرد بود و نوعی شیخوخیت داشت. همکاران او از جناح غالب حزب ایران باعتبار این شهرت هنوز تشکیلات جبهه ملی بوجود نیامده بعنوان رهبران جبهه شناخته شدند. حزب آنها بعنوان حزب غالب و مسلط در آمده بود. تنها دو حزب دیگر در این زمان در جبهه ملی وجود داشت. حزب مردم ایران که در گذشته از همین حزب ایران انشعاب کرده بود و رهبر آن (نخشب) در خارج بود از يك جانب مورد غضب بود و از جانب دیگر افرادی را در بر نداشت که از لحاظ سابقه کار و شناسائی عمومی هم‌تراز رهبران باشند. حزب ملت ایران در یوش فروهر نیز از نظر پرستیژ رهبری — که در آن زمان عامل تعیین کننده بود — بهیچوجه در مقابل رهبران حزب ایران نمیتوانست قرار گیرد. بدین ترتیب رهبران جناح غالب حزب ایران و عناصر منفرد مانند دکتر صدیقی در راس کار قرار گرفتند.

- ۱ — در اواخر حکومت مصدق صحبت‌هایی پیرامون تشکیل حزب وطن (با فراکسیون وطن مجلس اشتباه نشود)، بعنوان حزبی که همه طرفداران مصدق را متشکل کند، وجود داشت ولی هیچگاه به مرحله عمل در نیامد.
- ۲ — لایحه یادآوری است که نهضت آزادی هنوز تشکیل نشده و جامعه سوسیالیست‌ها نیز عضویت جبهه در نیامده و حزب سوسیالیست خود را منحل نموده بود.

طرفداران دو حزب دیگر و دستجات کوچکتر و احزابی که تقاضای عضویت کرده ولی پذیرفته نشده بودند و نیز جناح دیگر حزب ایران از این وضعیت نا راحت بودند و پیشنهاد میکردند که رهبری جبهه از نمایندگان احزاب مختلف تشکیل شود. در مقابل، رهبران حزب ایران و منفردین که خود حزبی نداشتند و نیز کسانی که احزاب موجود را اصیل ارزیابی نمیکردند، میخواستند که همه احزاب منحل شوند. حزب سوسیالیست برهبری دکتر خنجی که حزب کوچکی بود خود را منحل اعلام کرد و وارد تشکیلات جبهه ملی شده بود بعلمت داشتن کارهای نسبتاً ورزیده، عملاً کنترول امور تعلیماتی و تشکیلاتی جبهه را بدست گرفت. این امر موجب تشدید تضادهای درونی شد. بوجود آمدن و تشدید چند تضاد دیگر ابعاد اختلافات و مناقشات را بجائی کشاند که در روند خود منجر به انحلال جبهه ملی (دوم) شد. مهندس بازرگان، مهندس سبحانی، آیتاله طالقانی و عدهای دیگر که سنت احزبی نبودند بعلمت اختلافات بینشی و سبک کارشان با دیگران، جمعیت نهضت آزادی را در سال ۱۹۶۱ بوجود آوردند و خواستند که تشکیلات آنها بعنوان یک حزب عضو جبهه ملی شود. جامعه سوسیالیستها برهبری خلیل ملکی نیز تقاضای عضویت بمثابه یک حزب را کرده بود. در سازمان دانشجویان وابسته به جبهه ملی نیز اختلاف نظر بین کسانی که قائل به ضرورت وجود احزاب بودند و آنها که نبودند، تشدید یافت. دکتر مصدق معتقد بود که جبهه ملی باید صرفاً از احزاب و دستجات و گروهها تشکیل شود و هیئت اجرائیه و شورای جبهه ملی باید انحصاراً از نمایندگان احزاب و دستجات تشکیل گردد. مصدق که در زندان بود در ابتدا اعلام موضع در سطح علنی نمیکرد و نظرات خود را از طریق نامه‌های خصوصی به احزاب و افراد بیان میداشت. تشدید تضادهای درونی جبهه و برگزاری کنگره جبهه ملی در سال ۴۱ (۱۹۶۲) و انتخاب شورای مورد نظر غیر حزبیها موجب رد و

بدل شدن يك سلسله نامه شد که از جالب‌ترین و گویا‌ترین اسناد نهضت ملی ایران است. این نامه‌ها بلحاظ اهمیت تاریخی‌شان و نیز از این‌رو که پرتوروشنگری بز ماهیت جریان‌اتی که اخیراً تحت نام جبهه ملی در ایران بوجود آمده است می‌اندازد، در انتهای همین نوشته چاپ میشوند. در این اسناد مبارزه بی‌امان دکتر مصدق علیه رهبری جبهه ملی دوم را ملاحظه میکنیم. مصدق در این نامه‌ها اعلام میدارد که اینان "کوچکترین قدمی در راه مصالح مملکت برداشته‌اند، حتی زندانی شدن چند ماهه آنها در جهت کسب محبوبیت" بوده است، به آنها پرخاش میکند که مانند دولت "وکیل‌تراشی" میکنند و با نفی پذیرفتن نمایندگان احزاب جنا را برای بازنشستگانی که کاری از آنها بر نمی‌آید باز میکنند.

رهبران نیز البته ساکت نمی‌نشینند. سعی در فریب مصدق میکنند گزارشات خلاف واقع میدهند. با کمال گستاخی حرف مصدق را که بر ضرورت تحزب (احزاب جبهه ملی) است تحریف کرده و وانمود میکنند که گوئی مصدق نظر به شرکت حزب توده در جبهه ملی دارد. به او درس میدهند که حزب توده خائن است. مصدق را تهدید میکنند که یا باید از نظرات خود دست بردارد و از آنها دفاع کند و یا شاهد "شادمانی دستگاه حاکمه" باشد! اما دکتر مصدق بیدی نبود که از این بادها بلرزد. کسی که در مقابل رزمنا و مورپیشس پایداری کرده بود، در مقابل تهدید و ارباب رهبران از "شادمانی دستگاه حاکمه" نیز میتوانست مقاومت کند و کرد. سرانجام

۱ - این استدلال چندش‌آور را پیروان امروزی این رهبران نیز عیناً بکار میگیرند و اظهار میدارند که عدم دفاع از این رهبران بمنزله تأیید خفقان رژیم است! البته جای شگفتی نیست. هنگامی که افرادی با مصدق چنین روبرو میشوند همین آموزش را به پیروان خود منتقل میکنند منتها این بار نیز مانند همیشه در سطحی مبتذل تر و حقیر تر. "یا دفاع از ما و یا دفاع از رژیم". بدون تردید نه شما و نه رژیم. این جواب مصدق بود.

رهبران مجبور به استعفاء شدند و اصل تحزب در جبهه ملی پذیرفته شد و جبهه ملی سوم بر این اساس آغاز به کار کرد .

پیش از خاتمه این بحث لازم است به چند نکته اساسی اشاره رود .

جبهه بندی درونی بر مبنای اصل تحزب ، بهیچ وجه بدین معنی نیست که افراد درستکار و درست اندیشه مدافع اصل تحزب بودند و مخالفین تحزب افرادی از قماش دیگر بودند . مطلقاً چنین نیست . در طرفین جریان افراد و عناصری با محرکها و انگیزه‌های بسیار متفاوت قرار داشتند . مخالفت عده‌ای با احزاب نه بر مبنای دفاع از رهبری بلکه بر اساس مشاهده این واقعیت بود که احزاب موجود غالباً بی سر و سامان بوده و تعیین کننده حرکت آنان در بسیاری موارد ملاحظاته‌ست‌مندی بود و از اینرو با آنها مخالفت میکردند . احزاب پیش از آنچه که پایه و مبنای ایدئولوژیک داشته باشند نوعی گروه بندی سیاسی بودند و اصرار پاره‌ای از آنها بر رسمیت یافتن ، نه دفاع از تحزب — که بخودی خود اصلی درست است — بلکه بر اساس خواست شراکت در رهبری و قدرت طلبی بود .

نکته دیگر اینکه در درون حزب ایران نیز یک جناح حزبی ( طرفدار تحزب ) وجود داشت که مهندس زیرک زاده و شاپور بختیار از آن جمله بودند . اینها در اقلیت بودند . شاپور بختیار خود در ابتدا طرفدار دادن اختیارات تام به الهیار صالح بود ولی بعدها منصرف شد .

نکته دیگر اینکه طرفداران سابق و فعلی حزب توده نیز با آنکه مسئله عضویت خود حزب توده مطرح نبود ، از حزبی‌ها دفاع میکردند . البته این کارها در انزمان با وجود فعال بودن در جبهه‌ها و فعالیت‌های سابقه‌کار جبهه‌های در موضعی جانبی قرار داشتند . از این جمله بودند فعالینی مانند بیژن جزینی و حسن ضیاء ظریفی که از حزب توده بریده بودند .

بهر حال این کشمکش‌های شدید مانع از انجام کارها میشد . رهبری

جبهه ملی مدتی کوشید تا با ایجاد تمرکز قدرت بیشتر بر این کشمکش‌ها فائق شود. قرار شد الهیار صالح مسئول هیئت اجرائیه شود، سایر اعضا هیئت اجرائیه را خود انتخاب کند و اختیارات کامل بگیرد. این کار انجام شد ولی گرهی را نکشود تا آنجا که همانطور که گفته شد با دخالت دکتر مصدق رهبری جبهه ملی استعفاء داد و اساس جبهه ملی سوم پایه ریزی شد. اما تضادهای سردرگمی، انفعال و بی‌برنامگی بیشتر از آن بود که جریان امور تصحیح شود. جبهه ملی در مقابل ارتجاع با برنامه، بی‌برنامه و بی‌مشی، در حال انتظار بسر میبرد و هیئت اجرائیه و شورا که در گذشته رسماً سیاست "صبر و انتظار" را عنوان کرده بودند، با استعفاء خود جریان قوام یافته‌ای برای ادامه کار باقی نگذاشته بودند. احزاب جدید نیز، جمعیت نهضت آزادی و جامعه سوسیالیستها، مشکل جدیدی را در این شرایط نتوانستند حل کنند و برنامه مشخصی در مقابل ارتجاع که بسا ابزار انقلاب سفید به پیش آمده بود ارائه دهند. جبهه ملی سوم از حدود تشکیل روی کاغذ و صدور یکی دو اعلامیه فراتر نرفت و کوشش برای سازماندهی جبهه ملی به نتیجه نرسید تا حدی که اقبال مردم نیز کم‌کم به سردی گرائید و بسوی قطب دیگری از مبارزه ملی و مذهبی - آیتاله خمینی - که عضو

۱ - پس از انشعاب خلیل ملکی و خنجی از حزب توده (۱۳۲۶)، آنها وارد ائتلافهای مختلفی شدند. "نیروی سوم" یکی از این سازمانهای ائتلافی بود. پس از ۲۸ مرداد خلیل ملکی و دکتر خنجی از هم جدا شدند. خنجی حزب سوسیالیست را تشکیل داد و وارد نهضت مقاومت شد. هم‌این حزب و هم جامعه سوسیالیستها (ملکی) در موارد متعددی از جبهه یا برنامه‌های آن حمایت میکردند. در سال ۱۳۳۹ حزب سوسیالیست خود را منحل اعلام کرد و اعضا آن بصورت انفرادی عضو جبهه ملی شدند ولی چون جامعه سوسیالیستها که پس از مدتی تقاضای عضویت داد، تقاضای پذیرفته شدن بدون جبهه بصورتیکه مجموعاً میکرد، از ورود آن جلوگیری شد. با انحلال جبهه ملی دوم، جامعه سوسیالیستها بدون جبهه آمد.



انعکاس تضاد های فوق در خارج از کشور تحت این شرایط انجام گرفت که غیر حزبی ها در خارج در اکثریت قرار داشتند . طرفداران احزاب مردم ایران ، ملت ایران ، نهضت آزادی و جامعه سوسیالیستها در يك جانب و غیر حزبی ها و جناح غالب حزب ایران در جانب دیگر قرار گرفتند . کشمکش در اروپا و امریکابد و شکل مختلف بروز کرد . در اروپا بصورت اخراج چند صد نفری ، در امریکا بصورت انشعاب و تشکیل دو سازمان ( جبهه ملی در امریکا و جبهه ملی در تبعید ) که گرایش های ایدئولوژیک متفاوت نیز داشتند . در اروپا حزبی ها مدتی کنترل کار جبهه را در دست گرفتند . در امریکا بعلمت جو متفاوت و نیز نقش دکتر شایگان ، امر بدین صورت واقع نشد .

توضیح بسیار مختصری در مورد مسائل جبهه ملی در این دوران ضروری است . این توضیح هم از جهت روشن شدن زمینه بحث و انتقاد لازم است و هم از این جهت که اکثریت قریب با اتفاق اعضاء جبهه در سالهای اخیر ، در آن دوران عضو جبهه ملی نبوده و از مواقع اطلاع ندارند و بسهولت میتوانند مورد مانیپولاسیون واقع شوند ، کما اینکه هنگامیکه مسئله تصفیه چند صد نفری گذشته در آخرین مجمع جبهه مطرح شد و یکی از رفقای که خود در جریان تصفیه ها نبوده در این مورد استفسار کرد ، یکی از عاملین اصلی این اخراج ها در ابتدا کوشید که قضیه را یگلی منکر شود و سپس هنگامیکه با ارائه توضیح ها انکار بیشتر را ممکن ندید ، اظهار داشت که " اینها قانونی بوده است " . بهر حال هم از جهت روشن شدن تضاد های ماهوی جبهه ملی و هم " کارآئی قانون " ضروری است که توضیحاتی داده شود .

هنگامی که جدالهای ایران در مورد تحزب بخارج کشیده شد، بتدریج تغییراتی در محور اصلی تضاد - تحزب - بوجود آمد. کسانی که طرفدار تحزب بودند یا وابسته به احزاب اولتراناسیونالیست و یا مذهبی بودند (جامعه سوسیالیستها هنوز عضو نبود) و در جمع از نظر ایدئولوژیک در راست غیر حزبی ها قرار میگرفتند. جناح بندیها و دسته بندیها آنقدر ادامه یافت تا اینکه بالاخره دو جناح مشخص - جناح محافظه کار و سنتی، و جناح مترقی تر چپ در مقابل هم قرار گرفتند. قریب دو سال بحران سیاسی و تشکیلاتی سازمانهای جبهه ملی در اروپا را مختل ساخته بود. هیئت اجرائیه و شورایعالی از انجام کارهای روزمره عاجز شده بودند. هر کمیته شهری مستقلا با سایر کمیتهها تماس برقرار میکرد تا موافقت سایرین را برای تشکیل کنفرانس و کنگره فوق العاده (که هیئت اجرائیه در برگزاری آن مسامحه میکرد) جلب کند. در طول این دو سال، قطبی شدن نظرات بر سر خط مشی، سبک کار و شکل سازمانی به نهایت خود رسید تا اینکه بالاخره کنگره فوق العاده (۱۹۶۶) فرا خوانده شد. غالب طرفداران خط مشی محافظه کارانه، خود را طرفدار تشکیلات جبهه ملی سوم در ایران (جبهه دوم منحل شده بود) میدانستند. خط مشی چپ طرفدار شیوه مبارزه مسلحانه بطور کلی (بدون روشن کردن خطوط آن)، انقلاب دموکراتیک سوین و تربیت کادر با آموزش مارکسیستی، سازمان مستقل از ایران و یکپارچه (بدون وجود احزاب)، و رعایت دیسیپلین شدید سازمانی بود. یک گروه مخفی مرکب از چند نفر کارها را رهبری میکرد و تزه های جدید را بنام افراد با نام مستعار و بدون ذکر وجود گروه مخفی ارائه میداد. در کنگره فوق العاده، جناح سنتی از لحاظ تعداد نمایندگان در اقلیت قرار گرفت. در کنفرانس پیش کنگره و سپس در کنگره، پس از بحث در باره رساله های که از جانب طرفین کتبا ارائه شده بود، کنگره خط مشی چپ را بدون اینکه

بداند نظرات يك گروه مخفی است ، به تصویب رساند . نمایندگان جناح دیگر جلسه را بعنوان اعتراض ترك کردند ولی هنوز جلسه مطابق اساسنامه و آئین نامه رسمیت داشت و بکار خود ادامه داد و مقررات تشکیلاتی و سازمانی جدید را بتصویب رسانده هیئت اجرائیه جدیدی انتخاب کرد ( که بجز يك نفر بقیه اعضا همان گروه مخفی بودند ) . پس از کنگره ، هیئت اجرائیه با در اختیار داشتن خط مشی و مقررات جدید به کلیه کمیته‌های ( حوزه‌های ) جنبه سرکشی کرده و مصوبات جدید را همراه با گزارش کتبی از جریسان کنفرانس و کنگره ، و مسئله خروج اقلیت نمایندگان را با اطلاع میرسانید و سپس اعلام میکرد که کسانی که مصوبات را قبول دارند در عضویت جنبه باقی میمانند آنهایی که آنها بطور کامل قبول ندارند در صورت تمایل بعنوان طرفدار در نوعی ارتباط با جنبه ملی باقی میمانند ، ولی آنهایی که اساساً آنها را قبول ندارند کمیته‌ها را باید ترك کنند . باین ترتیب اعضا رسمی جنبه در اروپا از . . . ۷ نفر به . . . ۳ نفر تقلیل یافت و تصفیه قانونی "بایک مصوبه در ظاهر فریباً در مکراسی برای . . . ۳ نفر تعیین تکلیف نمود . در این مسیر نه تنها طرفداران جناح سنتی بلکه کسانی که مایل نبودند مقررات سخت تشکیلاتی را رعایت کنند کنار گذاشته شدند همزمان با این جریان ، برنامه مطالعاتی مارکسیستی در دستور کار قرار گرفت و تزهائی درباره خط مشی مسلحانه و انقلاب مودراتیک نوین در نشریه ایران آزاد منتشر شد .

در امریکا با آنکه خط محافظه کار در هیئت اجرائیه اکثریت داشت ولی وجود دکتر شایگان و استنکاف بسیاری از واحدها از تبعیت از هیئت اجرائیه مانع از سلطه آنان شد . در کنگره دوم جنبه ملی امریکا ( ۱۹۶۳ ) بطیرغم اختلافات شدید ، نوعی سازش در ترکیب هیئت اجرائیه انجام گرفت ولی هنوز اکثریت آن با سنتی ها که متشکل تر بودند بود . معیناً این نکته را نیز باید تذکر داد که در امریکا مسئله وجود یا فقدان احزاب عامل اساسی جدائی ها نبود چون حتی مخالفین جناح سنتی به اصل تحزب در کل معتقد بودند ( ولی احزاب موجود و نقطه حرکت آنها را اصولی ارزیابی



نمیکردند. بعبارت دیگر هیچیک از طرفین تز جبهه یکپارچه و نظائر آنرا قبول نداشت. ظرف چند ماه پس از کنگره، واحدهائی که با اکثریت هیئت اجرائیه موافق نبودند همراه با اقلیت هیئت اجرائیه انشعاب کردند و جبهه ملی در تبغید را با خط مشی چپ و تز مبارزه مسلحانه (ایضا بدون روشن کردن خطوط آن) بوجود آورده و باختر امروز (دوره سوم) را منتشر کردند. این سازمان جدید بسرعت رشد کرد بطوریکه "جبهه ملی در امریکا" که با افول جبهه در ایران بسرعت تحلیل رفت نمود از مواضع خود دست برداشت. دو سازمان فوق در یک کنگره مشترک (آوریل ۶۶) اتحاد کردند و لسی این بار اکثریت مطلق هیئت اجرائیه و شورا از مشی چپ انتخاب شدند و باختر امروز کماکان انتشار یافت. سازمان جدید نام سازمانهای جبهه ملی ایران خارج از کشور (بخش امریکا) را انتخاب کرده و به اروپا نیز پیشنهاد تعویض نام، بصورت "بخش اروپا" را داد که پذیرفته شد. بدین ترتیب برای اولین بار نوعی وحدت صوری سازمانی بین امریکا و اروپا بوجود آمد بدون اینکه هرگز این دو سازمان کنگره مشترک یا هیئت اجرائیه یا شورای مشترکی داشته باشند. فقدان انسجام و حتی ارتباط سازمانی بین بخشهای مختلف بدرجهای بود که هنگامی که پس از چند سال در سال ۱۹۷۰ عدهای از فعالین و اعضاء هیئت اجرائیه و شورای این بخشها تصمیم به ایجاد بخش جدید در خاور میانه را گرفتند، نه در هیئتهای اجرائیه و نه در شوراها آنها مطرح نکردند و راسا آنها بوجود آوردند. موفقیت کار جبهه خاور میانه، مخالفت هائی را که عدهای داشتند از بین برد و بالاخره در سال ۱۹۷۲ اولین و آخرین کنگره مشترک سازمانهای جبهه ملی (با شرکت سه بخش) تشکیل شد.



بدین ترتیب طی چند سالی که از تاسیس جبهه ملی در خارج میگذشت مسائل متعددی مانند جدالهای مختلف درونی (هم ناشی از شرایط خارج

و هم انعکاس جدالهای داخل (، افول جبهه ملی در ایران و تلاشی کامل تشکیلات آن و از آنجا منفعل شدن و خارج شدن کسانی که در پی بهرزه برداری از موقعیت بدرون جبهه ملی آمده بودند، تغییرات فکری درون جبهه و عوض شدن داعی مسئولیت ها و مسئولین جدید که هر يك نظرات خود را در روزنامه های ارگان می آوردند ( از حمایت از نهروی صلحدوست گرفته تا جانبداری از مبارزه مسلحانه )، خروج و اخراج طرفداران جبهه ملی سوم . . . . تغییر اساسی در کاراکتر جبهه ملی بوجود آورد. گرایش چپ و بطور اخص گرایش کمونیستی، هم بعزت رشد خود و هم در اثر غیبت سایرین، گرایش مسلط شد بدون اینکه شکل تشکیلاتی جوابگوی خواسته های جدید باشد. رنگ آمیزی های مختلف گرایشات کمونیستی و غیر کمونیستی، میزان های متفاوت در تعهد و پیگیری مبارزاتی افراد، اثرات خود را در هر زمینه و عرصه فعالیت نشان میداد. تضادهای سابق بطرقی که در فوق اشاره کردیم منتفی شده بودند ولی تضادی شدیدتر، تضاد بین محتوای کمونیستی و رادیکال پاره ای از افراد، و شکل بی بند و بار و نامتجانس سازمان جبهه ای بشدت مخمل شده بود. علاوه بر اختلافات در گرایش های ایدئولوژیک، یا رنگ آمیزیهای ایدئولوژیک، اختلاف در میزان تعهد و پیگیری چنانکسه گفته شد بشدت وجود داشت. عده ای مایل به مبارزه حرفه ای بودند، عده ای یا اساسا این ضرورت را نمیدیدند و یا آنکه خود را برای انجام آن آماده نمی یافتند. منطق مبارزه، کسانی را که از لحاظ نظری و میزان تعهد با هم شبیه تر بودند بهم نزدیکتر میکرد و این گرایش طبعاً در میان فعالین از همه شدیدتر بود. بدین ترتیب جریانهای کوچک ( و هنوز غیر منسجم ) کمونیستی در اینجا و آنجا بوجود آمد و بالاخره بحث ضرورت ایجاد تشکلهای بر پایه ایدئولوژیک در همه سطوح دامن زده شد. و این يك پارادوکس بود. غالب اعضاء کنونی جبهه ملی از کسانی بودند که در گذشته با مسئله

رهبری جبهه ملی توسط احزاب موجود مخالفت کرد بودند، عده‌ای طرفدارت از جبهه "یکپارچه" بودند، اکنون همین افراد نیز ضرورت ایجاد تشکل‌ها را در درون جبهه ملی میدادند با این تاکید که این تشکل‌ها بر مبنای ایدئولوژیک باید بنا شود.

درک ضرورت ایجاد تشکل‌های ایدئولوژیک و بحث و تبلیغ در باره آن در مجامع جبهه‌ای و بالاخره گذراندن مصوبه از ارگان‌های آن در تائید ایمن حرکت، مدتی خود را بعنوان راه نجات از بن بست‌های موجود نمودار کرد. حرکت جدید جهت ایجاد تشکل‌ها، بعلمت کمبودهای بینشی و ایدئولوژیک خود، تصور کرد که این تدبیر بخودی خود گره از کار می‌گشاید، غافل از اینکه هفت شهر عشق را عطار گشته بود و ماهنوز اندر خمیک کوچه بودیم. فعالیت در جبهه ملی بدون داشتن تشکیلات در ایران، محدود بودن مبارزه به عرصه دموکراتیک خارج از کشور، بطور آشکار با سابقه و آرمان‌های جبهه ملی، "سرنگونی حکومت استبداد و استعمار" در تضاد افتاده بود. عده‌ای جبهه‌ای - کمونیست و غیر کمونیست - در خارج از کشور، در محدوده فعالیت‌های دموکراتیک، بدون داشتن هیچ نوع ارتباط با معنی با ایران، میخواستند حکومت استبداد و استعمار را سرنگون کنند، ایران را آزاد کنند و بدون داشتن ابزار ضروری مبارزه انقلابی نمایند.

مسائل فوق که قسماً در سطح آگاهی منعکس شده بود، مقارن با تحولی شد که گرچه در زمان خود اثرات آن احساس نشد، معیناً تاثیر تعیین کننده‌ای بر جریان کار گذاشت. این تحول، تکامل نیروهای مولده در ایران، بلامنازع شدن سلطه سرمایه‌داری و از بین رفتن هرگونه رسالت انقلابی سازمان‌های جبهه‌ای - که متصوراً گرایش‌های مختلف اقشار و طبقات خلق را در بر می‌گیرد - بود. جبهه ملی که اساساً بعنوان یک ائتلاف بسیار نامتجانس و عوقت برای انجام وظائفی مشخص (تصحیح قانون انتخابات و ملی کردن

صنایع نفت) در آبان ۱۳۲۸ بوجود آمده و رشد کرده بود، اکنون بسیار موضوع شده و بیش از ضرورت طبیعی خود "حیات" یافته بود. جبهه‌های که نه رسالت انقلابی داشته باشد و نه موضوع ائتلاف آن - حتی در شکل مبارزه یا استعمار و استبداد - محل ضروری برای اجراء داشته باشد و صرفاً بر مبنای نوعی تفاهم در مبارزات دموکراتیک خارج از کشور ادامه حیات یافته باشد، ضرورتاً در تضاد کامل با اصول اولیه و آرمانها و الهامات گذشته خستود قرار میگیرد.

این مسائل، همانطور که گفتیم، همه در زمان خود شناخته نشدند، و یا مورد تشخیص عمومی قرار نگرفتند، معهذاً، شناخته و ناشناخته، تمام این عوامل عملکرد و یا تاثیر داشتند، و بصورت آگاهانه یا غریزی موجب اقدام به کوشش‌های مختلف در میان کارهای فعال و پیگیر جبهه ملی شدند. این کوشش‌ها اما، نشان جبهه‌ای را بر خود داشت. مجموعه‌ها و گروه‌هایی که بر مبنای این احساس‌ها بوجود آمدند، متشکل از فعالین جبهه ملی بودند، یعنی کسانی که سابقه کار مشخص گروهی (ایدئولوژیک) داشتند. تضاد تعلق آنها به جبهه ملی و درك عدم تکافؤ کار جبهه‌ای حل نشد نبود. لاجرم فعالیتهای آنها، فعالیتهای گروهی، انعکاس این تضاد را در بطن خود و در تظاهرات خود داشت. این فعالیتها هم گروهی بودند و هم جبهه‌ای. معیار نزدیکی و همکاری عناصر با هم تلفیقی بود از تشابه‌گرایشات ایدئولوژیک و حدت تمایل مبارزاتی (کار حرفه‌ای)، ولی تفوق اولی بر دومی مشهود نبود. بعنوان گروه با هم در ارتباط بودند ولی غالباً فعالیتهای جدید را با اسم جبهه شروع میکردند. با آنکه از نظر تئوریک، کار گروهی ایدئولوژیک مشخص را بدون تردید رجحان میدادند، اما بعلمت محدودیت زمینه کار، و ایرادات بینشی، عملاً کار گروهی را در خدمت جبهه میگذاشتند. و این امر بویژه در ابتدا غالب بود. درست است که توجیهاتی نیز وجود داشت.

فوائدی برای کار جبهه‌های شمرده میشد که برخی بی پایه نیز نبود. ولی اگر نخواهیم فقط به دلائل ارائه شده توجه کنیم، بلکه بگذاریم که اعمال و رفتار و فعالیت‌ها خود سخن گویند، بسهولت میبینیم که لا اقل در اوائل کار قسمت عمده فعالیت گروهی عملاً در ادامه فعالیت جبهه‌های و حفظ نام و تشکیلات و اعتبار آن بوده است.

همانطوریکه در فوق اشاره کردیم، بحث ضرورت کار گروهی در خارج، پس از افول جبهه ملی در ایران بوجود آمد و حرکاتی در این زمینه در اروپا و امریکا صورت گرفت که از نظر مبارزاتی با ارزش بودند. بحث از سال ۱۳۴۸ همه گیر شد. پاره‌ای از حرکات و تجمع‌های قلبی مورد تجدید نظر قرار گرفتند. وقوف به پاره‌ای از کمبودهای گذشته، و بویژه فقدان برنامه‌کار مشخص، موجب پیدایش حرکات جدیدی شد. از این جمله بود تشکیل گروهی که از نزدیکی جریانهای کوچک کمونیستی در اروپا و امریکا در سال ۱۳۴۹ بوجود آمده و فعالیت ویژه خود را در خاور میانه آغاز نمود. این گروه در ابتدا همان مشخصات فوق، یعنی عدم انسجام ایدئولوژیک و تشکیلاتی، مخدوش بودن مرز کار جبهه‌ای و گروهی و ایرادات دیگری را که بآن اشاره خواهد شد در خود داشت.

مقارن با این حرکت، جریان دیگری نیز در بخشی از جبهه ملی بوجود آمد که همین مشخصات را داشت با این تفاوت که ناتوانی آنها در ایجاد روابط و ضوابط خاص در میان خود، و مهمتر از آن فقدان برنامه مشخص مبارزاتی، آنها را پسرزمدتی باین نتیجه رساند که وجود جبهه ملی مزاحم کار گروهی آنهاست. این افراد در سال ۱۳۴۹ نشریه مستقلی را منتشر کردند ولی کماکان در جبهه ملی باقی ماندند. پس از سه سال، مشاهده ناتوانی در سازماندهی و عدم پیشرفت کار، بجای آنکه آنها را به فقدانهای اساسی خود - فقدان مشی مشخص، فقدان سازمان، فقدان برنامه در جهت

ارتباط با ایران . . . — متوجه کند ، به این نتیجه رسانید که گویا ایراد کار صرفاً در ادامه فعالیت در جبهه ملی است . آنها بدنبال این علت یابی نا کافی در سال ۱۹۷۲ از جبهه ملی خارج شدند و وعده دادند که ظرف ۶ ماه تشکیلات وسیعی بوجود خواهند آورد . که البته چنین نشد . آنها به فقد انهای اساسی تر توجه کافی نکرده بودند ، یا از حل آن عاجز مانده بودند .

جریان دیگری که قسماً در داخل جبهه ملی بود و گرایشات مائوئیستی داشت در سال ۱۳۴۹ همراه با عده دیگری که عضو جبهه ملی نبودند ایجاد یک سازمان مائوئیستی را در خارج اعلام کردند و ارتباط خود را با جبهه ملی قطع نمودند .

بهر حال در حدود سالهای ۴۸ — ۴۹ ، قبل از آغاز فعالیت گروه در خاورمیانه ، تضادها و کمبودهای کار صرفاً جبهه‌ای وضع بسیار نامناسبی را بوجود آورد . بن بست از همه جهت خود را نشان میداد . تزه‌های رنگارنگ جبهه در گذشته بی اعتباری خود را نشان داده و در مقابل آترناتیوهای جدید جهانی که بخش بزرگی از اپوزیسیون ایران را جلب کرده بود ، بکلی منسوخ شده بودند . سازمانهای جبهه ملی ، نه مانند جبهه ملی سوم در خارج ، صرفاً ادامه گرایش‌های گذشته بود ، نه هیچ آترناتیو جهانی را قبول داشت ، و نه اینکه خود آترناتیو جدیدی را ارائه میداد . نگاهی به نشریات جبهه ملی در این دوران نشانه‌های سردرگمی بیکران ، تزه‌های التقاطی در قالب انواع متصور " سوسیالیسم " های خرده بورژوازی را به بهترین وجهی نمودار می سازد . در این زمان بود که فعالیت در خاورمیانه و انتشار باختر امروز ( دوره چهارم ) آغاز شد که با آنکه از جانب یک گروه مشخص انجام میگرفت معیناً بعلمت مواضع و سوابق و بینش افراد آن عمدتاً در ابتدا تظاهراً و خصوصیات جبهه‌ای داشت . این تضاد تبعاً در باختر امروز ظاهر میشود .

در چهار شماره اول باختر امروز کوشش میشد که اعتقاد به تشکیل گروه، با احیاء جنبه ملی بر مبنای شکل و محتوای نوین تلفیق داده شود. مسئله ضرورت تشکیل گروه‌های ایدئولوژیک و رشد آنها به احزاب مطرح میشد. در مقدمه کتاب رفیق احمد زاده (آذر ۱۳۵۰، نوامبر ۷۱) مسئله وجود گروه بطور جانبی و گذرا ولی صراحتاً مطرح شد. در کنگره مشترک سازمانهای جنبه ملی خارج از کشور در سال ۱۹۷۲ و پلنوم ۱۹۷۳ نیز مجدداً مسئله ضرورت فعالیت گروهی مورد بحث و تصویب قرار گرفت. در همین کنگره ۷۲ در مقابل افرادی که سازماندهی گروهی و جنبه‌ای را مفایر میدانستند و میخواستند از جنبه خارج شوند استدلال شد که این دو فعالیت در حال حاضر با هم تناقضی ندارند (البته همانطور که ذکر شد نقطه حرکت این جریان نه زمینه سازی برای درگیر شدن در مبارزات داخل ایران بلکه مشاهده ناتوانی خود در امر سازماندهی در خارج از کشور بوده، استدلال نمبر یائمه تناقض کار حرفه‌ای و مخفی گروهی و جنبه‌ای - زیرا که آنها نه تشکیلات مخفی داشتند و نه بر نامه‌های مبارزاتی - بلکه بر مبنای این تصور بود که وجود جنبه‌های کار آنها سایه می‌اندازد) در همین کنگره با آنکه تقریباً همه ناطقین، بشدت و ضعف، فقدان رسالت انقلابی جنبه ملی را متذکر شدند، ولی معیناً عده‌ای بابر داشتن شعار نشریه ایران آزاد :

" ما ایران را آزاد خواهیم کرد " مخالفت کردند. با آنکه در اثر رای جنبه ملی آمریکا و خاور میانه و تعدادی از اعضای اروپا برداشتن شعار تصویب شد ولی این امر موجب ناراحتی شدید اقلیت گشت و بنا بر پیشنهاد عده‌ای برای جلوگیری از تشدید تضاد و اختلاف قرار شد اجراء مصوبه به تصویب افتد و مسئله در حوزه‌ها مورد بحث قرار گیرد.

نکته قابل توجه دیگر این بود که از سال ۱۹۷۰، هیئت اجرائیه اروپا دستور تشکیلاتی مبنی بر توقف عضوگیری داده بود تا راه بر تقلای ساواک که سعی در نفوذ در جنبه‌های اشتبسته شود، گرچه حقیقتی در این امر وجود

داشت، ولی وجود اختلافات درون هیئت اجرائیه و تعلقات مختلف گروهی هر يك، از عوامل اساسی این تصمیمگیری بود. بدین طریق جبهه در آن سالها تنها از نظر ناتوانی در اجرای اهداف و آرمانهای گذشته خود، بلکه از نظر تشکیلاتی نیز به موانع غیر قابل عبور در رشد خود برخورد نمود. بهر منوال، اکنون کنگره تحت تاثیر مفری که با فعالیتهای خاور میانه یافته بود، بر این انفعال فائق آمده و دستور تشکیلاتی گذشته را فسخ کرد.

بدین ترتیب فعالیت جبهه ملی خاور میانه، نه تنها برای فعالین این بخش، بلکه برای کل جبهه ملی بمنزله روزنه امید و خروج از بن بست تلقی شد. حمایتی که یکایک افراد جبهه ملی از فعالیتهای خاور میانه کردند، یکپارچه و بینظیر بود. در جَوّ موجود، همه افراد یا از مشی مبارزاتی جبهه خاور میانه شدیداً دفاع میکردند و یا حد اکثر سکوت مینمودند. از ابتدا تا انتهای کنگره، حتی يك ناطق در مخالفت با مشی مبارزاتی جبهه خاور میانه و یا برنامه‌های آن صحبت نکرد. این حمایت غیر منقدانه که از جانب بعضی صادقانه انجام میگرفت و از جانب برخی بر مبنای ایورتونیسیم بود، چنانچه

۱ - تشخیص وجود بن بست در کار جبهه ملی بمنزله تائید وضع و حرکات سازمانهای دیگر در خارج از کشور نیست. این سازمانها، عمدتاً علیرغم ادعای خود هدفی جز مبارزه دموکراتیک نداشتند و بنابر این محدودیت فعالیت آنها در تضاد با اهدافشان قرار نمیگرفت. اما در مورد جبهه ملی بعلمت سوابق گسترده مبارزاتی گذشته در ایران، مشاهده محدودیت فعالیت کنونی، نگران کننده بود و تضاد میان خواست و واقعیت را همواره در اذهان فعالین آن زنده نگاه میداشت. تنها سازمان دیگر خارج از کشوری که در گذشته در ایران فعالیت داشته حزب توده بود که بدلائلی دیگر در تضاد خواست و واقعیت قرار نمیگرفت. آنها برخلاف فعالین جبهه ملی به واقعیت محدود فعلی تن داده بودند و با صبری ایوب وار بانتظار فرا رسیدن فرصت مناسب، خود را با فعالیتهای دموکراتیک و انتشاراتی ارضاء میکردند.



خواهیم دید، موجب ندیدن اشکالات و اشتباهات — هم از جانب فعالین خاور میانه و هم از جانب دیگران — و ادامه آنها شد. یکبار دیگر موفقیت چشمها را خیره کرد. موفقیت خاور میانه برای بعضی نقطه امیدی برای ادامه فعالیتهای خودشان شد و بدینجهت صادقانه — گرچه غیر منقدانه — از آن دفاع کردند، و برای برخی محطی شد برای اعتباریابی در مجادلات خود با سازمانهای رقیب در خارج از کشور، فخر فروشی، جولان و ارضاء نفس. و طبیعی بود که این بخش اخیر "حمایت" خود را تا زمانی ادامه میداد که یا "موضوع فخر" جلو این کار را نگرفته باشد و یا آنکه ضرورت مبارزه از آنها نطلبید که خود آنها از "موضوع فخر" فروشی به "موضوع فخر" حرکت کنند و بجای لاف و گزاف و بهره برداری از فعالیت دیگران مجبور نشوند که بخشی از بار مبارزه را بدوش گیرند.

بهر حال چنانکه گفته شد، در آزمون بن بستهای مبارزاتی و تشکیلاتی جبهه ملی بطور موقت گشوده انگاشته شدند، ولی این تصور واقعی نبود و ایرادات مختلف صرفاً منتظر زمان برای بروز بودند. اساسی ترین ایرادات، بنحوی که امروزه آنها را میبینیم، بقرار زیر بودند:

۱ — تفاوت بسیار بین اعتقادات فعالین جبهه ملی با کادرهای کمتر فعال در مورد رسالت جبهه — یکایک فعالین جبهه ملی معتقد به کار گروهی و عدم رسالت انقلابی جبهه بودند. درك ضرورت کار ایدئولوژیک مشخص و لزوم کار حرفهای و فقدان رسالت فعالیت جبههای، طبعاً در کسانی سریعتر و شدیدتر بوجود آمد، بود که قسمت اعظم بار فعالیتهای جبهه ملی را در گذشته حمل کرده و در عمل باین ضروریات و نقصانها پی برده بودند. برای کسانی که عضویت در جبهه ملی صرفاً بصورت یک بیان هویت بود که الزاماً وظائفی را نمی طلبید، برای کسانی که فعالیت سیاسی صرفاً بخش جانبی زندگی آنها را تشکیل میداد و نه کل آنرا، مسئله نا مکفی بودن کار جبههای و عدم رسالت آن بسیار دیرتر مطرح میشد تا برای کسانی که سالهای مدید

را در فعالیت شدید سیاسی گذرانده ، حیات سیاسی پر تلاطم تری داشته و به بیان هویت " قانع نبودند و میخواستند تغییراتی در محیط بوجود آورند . در اینجا با وجود آنکه حق تشکیل گروه بر مبنای اعتقادات مورد پذیرش همه - هم فعالین ، هم نیمه فعالین ، و هم منفعلین - بود ، و حتی منفعلین از این امر که عده های دیگر ، از فعالیت را برای آنها بدوش گیرند بسیار خشنود بودند ، این امر به تشخیص همگان نرسید که گروه یا گروه هایی که از تجمع این فعالین بوجود می آیند ، فعالیت های خود - و حتی فعالیت های جبهه های خود - را در کادری انجام خواهند داد که صرفاً مورد اعتقاد خود آنهاست و نه بر مبنای نیازهای منفعلین ؛ و اینک لا جرم جبهه ملی به سمتی هدایت میشود که در جهت آن فعالیت میشود ، یعنی سمت مورد نظر فعالین ، سمت مورد نظر گروه ها ، و نه جهت مورد تمایل تماشاچیان . در اینجا هم کسانی که در این توهم بودند که دیگران بار آنها را حمل خواهند کرد اشتباه میکردند و هم گروهی که این امر را تشخیص نمیداد که کشاندن فعالیت جبهه در جهتی که خود درست میدانند با تصویری که منفعلین از جبهه دارند در تضاد است . این امر را تشخیص نمیداد که سکوت کنونی منفعلین و یا حتی تشویق های رعد آسای آنان ، فریاد و امصیت<sup>ی</sup> فردا را بدنبال خواهد داشت .

در اینجا دو نوع انتقاد به گروه وارد است . انتقاد اول صوری است و انتقاد دوم واقعی . انتقاد صوری عدم تشخیص مسئله ایست که در بالا ذکر شد یعنی عدم تشخیص این امر که تشویق های اپورتونیستی عده های ، ملامت اپورتونیستی آنها را بدنبال خواهد داشت . و این بهر حال انتقادی است . اما انتقاد واقعی در اینجا است که عده های از افراد صادق ، نه از روی اپورتونیسیم بلکه در حقیقت ، این امر - که فعالیت متمرکز یک گروه ، در حالت فقدان وجود گروه های دیگر ، خط مشی آن گروه را حاکم میکند ، را نمی دیدند و

لا جرم متوجه نبودند که بدون آنکه حق انتخاب داشته باشند، از مشی مورد انتخاب يك گروه بر جبهه تبعیت میکنند. نه این رفقا و نه اعضا گروه در زمان خود باین فقدان حق انتخاب توجه داشتند. اگر در اینجا باین رفقا انتقاد وارد باشد - که هست - انتقاد بسیار شدیدتر و بزرگتر به گروه وارد است، به چند جهت: الف - ندیدن يك تضاد، اگر برای افراد غیر متشکل ایراد باشد، برای گروهی که ادعای داشتن مشی مبارزاتی، برنامه و... میکند ایراد و انتقاد بسیار بزرگتری است.

ب - در این مناسبات، این افراد بوده‌اند که کارشان در جهت اجراء خط مشی گروه قرار گرفته است. این افراد بوده‌اند که علیرغم آگاهی خود، عمدتاً در خدمت گروه بوده‌اند و نه بالعکس.

ممکن است استدلال شود نه این افراد بهر حال، چه بطور دقیق از وضع گروه اطلاع داشته و چه نداشته‌اند، خود چنین مشی مبارزاتی را قبول داشته‌اند و بنا بر این گروه در این مورد خاص تحمیل گزائی نکرده است. ولی بنظر ما چه در مواردی که این امر صادق باشد و چه در غیر آن، این امر موجب کمتر شدن بار انتقاد بر گروه نمیشود. زیرا نکته اساسی در اینجا است که این رفقا در تصمیم‌گیری در مورد مشی شرکت داده نمیشدند و صرفاً به داشتن تأیید صریح و یا ضمنی آنها قناعت میشد. استوان این مطلقاً نادرست است. گروهی مشی مبارزاتی را بر مبنای اعتقادات و برنامه‌های خود بدون مشورت با دیگران ارائه میداده است، عده‌ای از روی اعتقاد، عده‌ای در اثر انفعال و دنباله روی، و پاره‌ای بر مبنای اپورتونیزم محض از آن دنباله‌روی میکردند. در این مناسبات نا برابر و غیر دموکراتیک، بار جرم کسانی که ارائه دهنده نظر هستند و به مناسبات فوقانی - تحتانی معتقد نیستند، بیشتر است.

ج - علاوه بر این، عده‌ای از افراد صادق مایل به فعالیت در گروه بوده‌اند

ولی بدلائل مختلف - موجه و ناموجه - فنی و تشکیلاتی، شخصی و سیاسی، با آنها در مورد عضویت گروه صحبت نشده بود. این افراد حق دارند که از این جهت نیز خود را مغبون بدانند و گروه را در این قصور مورد انتقاد قرار دهند. این انتقاد در مواردی که گروه علی الاصول توانایی حل آنرا داشته است، ولی بعلت ایرادات و عدم تجانس خود آنرا حل نکرده است وارد است. ایرادات و اشکالات درونی گروه بدین ترتیب بر سرنوشت مبارزاتی دیگران منعکس شده است و این جرمی کوچک نیست.

این ایراد اما در مورد کسانی که معیارهای عضویت گروه را نداشتند ولی اصرار بر عضویت در گروه میکردند صادق نیست. هر گروهی برای خود معیار و ملاک دارد. عده‌ای میتوانند با این معیارها موافق نباشند ولی تحمیل معیارهای فردی به گروه و اصرار بر عضویت چیزی بیش از خودراست بینی است. عده‌ای از چنین افراد، و نیز مجموعه کوچکی که بعلت اختلافات بینشی و ایدئولوژیک ( مائوئیست - استالینیست بودن ) علی‌رغم اصرار فوق‌العاده‌شان بدرون‌گروید یرفته‌نشده‌اند، اکنون بعنوان منقدین گروه از همگان سبقت میگیرند بدون اینکه باین تناقض مضحك استدلال‌تشان توجه داشته باشند که اگر گروه چنین بوده است که اینان مدعی هستند، اینهمه اصرار و ابرام بر عضویت به چه عنوان بوده است؟

۱ - این امر ممکن است در ظاهر متناقض بنظر رسد. گروه از یک جانب با چریکهای فدائی خلق در پیرویه تجانس بود و از جانب دیگر از پذیرفتن استالینیست‌ها و مائوئیست‌ها بدرون خود ابا میکرد. اما این تناقض صرفاً ظاهری است. همانطور که در انتشارات گروه مشروحا آمده است و اسناد مربوطه منتشر شده است، گروه در ابتدای تماس با چریکهای فدائی خلق و قرار گرفتن در پیرویه تجانس از مسئله گرایش استالینیستی - مائوئیستی آنها مطلع نبود. در طول پیرویه تجانس ورد و بدل شدن نظرات، آگاهی نسبت باین مسئله بحدود آمد که نسبت بان بطور درون سازمانی مقاومت و مبارزه شد.

۲ - در کنگره مشترك از هر بخش دو نفر بعنوان اعضا شورای مشترك انتخاب شدند. در جلسه کوتاه کنگره اروپا که بلافاصله پس از کنگره مشترك منعقد شد اعضا هیئت اجرائیه اروپا انتخاب شدند. هیئت های اجرائیه امریکا و خاور میانه نیز در ارگانهای مربوطه بعدا انتخاب شدند. از میان مسئولین شورا و هیئت های اجرائیه برخی وابسته به گروه بوده و بعضی نبودند. امروز پس از گذشت ۵ سال مشاهده میشود که تنها فعالیتی که باسم جبهه ملی شده است از جانب مسئولینی بوده که وابسته به گروه بوده اند. دیگران يك گام برای جبهه ملی برنداشته اند. شورا حتی يك جلسه در عرض ۵ سال تشکیل نداده است! باید دید چرا مسئولین غیر گروهی کوچکترین فعالیتی نکردند. آیا گناه عدم فعالیت آنها از همان بدو انتخاب هم مسائل گروه بوده است!؟ حد اقل چیزی که میتوان گفت اینست که این مسئولین نه تنها اعتقادی به جبهه ملی بلکه اساسا اعتقادی به مبارزه جدی سیاسی نداشته اند و یا اعتقاد آنها بقدری سست بود است که حاضر نشدند و اند قد می در آن جهت بردارند. بعضی احتمالا "مسئولیت" را بعنوان مدال میخواسته اند و برخی از این عنوان چنین میفهمیده اند که دیگران باید برای آنها کار کنند. اینها در عمل، مسئولیت در جبهه ملی را بعنوان علامت تشخیص می فهمیدند و بنا بر این بمجرد آنکه "تشخص" یافتند فراموش کردند که نسبت به کسانی که آنها را انتخاب کرده اند وظائفی دارند. پرسیدنی است که هنگامیکه این افراد خود را نامزد انتخاب میکردند (و یا نامزدی را میپذیرفتند) چه می اندیشیدند و به انتخاب کنندگان به چه دیده های می نگریستند. از فردای

---

بنابراین نپذیرفتن عده های مائوئیست بدرون گروه نه تنها تناقضی ایجاد نمیکرد بلکه خلاف آن مضحك میبود. معهدا از آنجا که ما نمیخواستیم اختلاف نظر را تا با سازمان چریکهای فدائی مانع همکاری آنها با کسانی که در مورد استالین و مائو موضع مشابه داشتند شود، موجبات ارتباط آنها را فراهم کردیم.

کنگره مشترك ، کسی نام آنها را در رابطه با سازمانهای جبهه ملی نشنید ، بطوریکه غالب افراد حتی فراموش کرده بودند که چه کسانی انتخاب شده‌اند! این مسئله که شورای جبهه ملی حتی یکبار در عرض ۵ سال تشکیل جلسه نداد ، این مسئله که مسئولین غیر گروهی فراموش کرده و فراموش شده بودند ، از هر بیان و ادعائی در توضیح بی اعتقادی و انفعال مسئولین ، و ماهیت کار سازمانی که چنین مسائلی را تحمل میکند ، افشاء گرانگتر است . اگر طی سالهای گذشته در سطح مسئولین فعالیتی بنام جبهه ملی شده باشد ، منحصرآ و مطلقا و در همه موارد از طرف مسئولین گروه بوده است . بنابراین اشکار میشود که صرفنظر از ادعاهای دیروز و امروز ، و صرفنظر از علل و انگیزه‌های واقعی تفاوت ادعاهای دیروز و امروز ، از میان مسئولین جبهه ملی کسی به فعالیت مشخص برای جبهه ملی معتقد نبود .

در اینجا باید یاد آوری کنیم که ممکن است اگر بجای مسئولین غیر گروهی منتخب ، افراد غیر گروهی دیگری بمسئولیت انتخاب میشدند ، بیشتر احساس مسئولیت

۱ - در آخرین مجمع جبهه‌ای ، یکی از " مسئولین " فوق‌الذکر مدعی شد که نسبتباین امر که گروه موجب شد بود که در حقیقت چریکهای فدائی تعیین کنند و خط مشی جبهه باشند ، انتقاد داشته است . بدلائلی که معلوم نشد این فرد مطلقا در طول تمام این سالها فراموش کرده بوده است که این انتقاد را بیان دارد ! این ابرازات صرفا مضحك نیستند . تاثر آورند . " مسئول " جبهه ملی مشاهده میکند که عده‌ای چریکهای فدائی را بنظر او بر جبهه ملی مسلط کرده‌اند ، گویا نسبتباین امر انتقاد دارد ، ولی این انتقاد را طی چند سال نه با آن افراد و نه با آن بیروح دیگری مطرح نمیکند ، ولی که اکنون انگیزه‌های جدیدی لزوم ابراز وجود ، و لهنذا مخالفت با مشی گروه ، را ضروری میکند ، از همه " بلندتر " اعتراض فراموش شده را بیان میدارد . این نوعی گره‌های مبتذل فقط در يك سازمان جبهه‌ای مجال ظهور دارد . جایی که تضاد در گفتار ، و تضاد میان گفتار و کردار ، طی الظاهر نیازی به توضیح ندارد .

کرده و فعالیت محدودی برای جبهه ملی می‌کردند. حقیقت اینست که حتی در این صورت تفاوت کیفی در کار بوجود نمی‌آمد. صرف رضایت دادن به انتخاب افرادی که گذشته اخیر آنها ثابت کرده بود که بدنبال مسائل سیاسی نیستند به مسئولیت در ارگانهای اجرایی و شورای جبهه، صرف این حقیقت که همگان انفعال چندین ساله آنها را تماشا کردند، نشان می‌دهد که این امری پذیرفته شده بود که کسی صرفاً بخاطر جبهه ملی فعالیت نکند. چگونه میتواند در یک سازمان سیاسی وجود افراد "مسئولی" تحمل شود که طی سالها کسی از فعالیت آنها خبر ندارد ولی همه از بی‌فعالیتی آنها خبر دارند؟ چگونه میتواند چنین وضعی تحمل شود اگر بدین خاطر نباشد که همه آگاهانه یا ناآگاهانه ته قضیه را خوانده باشند و بدانند که جبهه یعنی همین. یعنی سازمانی غیر جدی و بی‌در و پیکر. مجتمعی از افراد بسا میزان تعهدهای بسیار متفاوت، اهداف و خصوصیات مختلف که در هیچ چیز بجز تعلق به نام جبهه بهم شباهت ندارند؟

با وجود آنکه در سالهای اخیر عدم رسالت جبهه ملی مکرراً تأکید میشده، نه کسانی که گویا معتقد باین رسالت بودند، هرگز مخالفت کردند، و نه مسئولین جبهه ملی آنرا برای کسانی که در کنگره یا پلنومها نبود و نظرات را مشروحا نشنید بودند توضیح دادند، گرچه آنها عملاً با غیبت از انجام فعالیتهائی که برای آن انتخاب شده بودند، مانند تشکیل حوزه‌ها، نشر روزنامه و نقطه نظرات، و فعالیت‌های دیگر، بی‌اعتقادی خود را به فعالیتهای اخص جبهه ای نمودار کرده بودند و اعضاء "معتقد" نیز باین شرایط تن داده بودند. حقیقت این بود که موفقیت‌هایی که فعالیت گروه در خاور میانه برای جبهه ملی کسب کرده بود برای همه اعضاء بسیار ارضاء کننده بود و همه بسهولت مدارا میکردند. عده‌ای صادقانه و عده‌ای ناصادقانه. اما امروز وضع بظاهرتفاوت کرده است و ایرادات برجسته تر شده است. اینک حوادث اخیر ایران و چشم

اندازهای واهی آن در این "برجسته نمودن ها" چقدر نقش دارد در مواردی مشخص است و در موارد دیگر نیز روشنتر خواهد شد. با اینهمه در این مسئله کمکاری نیز گرچه ایراد هم به مسئولین (چه مسئولین گروهی و چه غیر گروهی) وارد است و هم به مدارا کنندگان، معینا انتقاد عمده متوجه مسئولین است. در مورد مسئولین گروهی، انتقاد متوجه کل گروه است چون این افراد بنا بر تصمیم گروهی این مسئولیتها را پذیرفته بودند.

۳ - تضاد بین دو حق - تضاد دیگری که در ابتدا دیده نشد و بعد از دید شدن از حل صحیح آن توسط گروه غفلت شده، تضاد بین حق یک گروه معتقد به مبارزات سیاسی - نظامی در مخفی داشتن وجود خود، و حق اعضا جبهه در اطلاع از وجود یک گروه در درون جبهه است. علی الاصول، یک گروه معتقد به مبارزات سیاسی - نظامی حق دارد که اعلام وجود خود را به زمانی موکول کند که منطبق با اعتقاد اتش بوده و از نظر مبارزه اش ضروری است. بعبارت دیگر یک گروه علی الاصول حق دارد وجود خود را تا زمانی که مناسب میدانند مخفی نگاه دارد. اما این تنها یک جانب مسئله است. جانب دیگر (در صورتی که چنین گروهی در یک سازمان جبهه ای فعالیت کند) حق اعضا جبهه ای غیر منتسب به گروه است. کافی نیست که اعضا جبهه ملی بدانند که تشکیل گروه بلامانع است. آنها همچنین حق دارند بدانند که گروهی تشکیل شده است، حق آنها بهر دستن وجود گروه در سازمان خود، در مقابل حق گروه به عدم اعلام وجود قرار میگیرد. اگر این مسئله بنفع گروه حل شود، حق اعضا دیگر ضایع شده است، و اگر بنفع سایر اعضا حل شود، حق گروه مورد تخطی قرار گرفته است، یعنی گروه مجبور شده است که طیر غم اعتقاد خود و ضرورت مبارزه، وجود خود را اعلام کند. این تضاد در عمل بطور صحیح حل نشد. عده ای از اعضا جبهه ملی بطور مشخص از وجود گروه مطلع بودند یا بعد از مطلع شدند. عده ای بجز اشاراتی که در اینجا و آنجا در مورد آن شده